یک شنبه 16/11/401 جلسه 89

در اشکال به مرحوم آخوند گفته شد که در جایی که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست و مقدار باقی مانده غیر قابل استیفاء است، خود دو حالت دارد. زیرا مقدار باقی مانده یا ملاک ملزم است یا ملاک غیر ملزم. مرحوم آخوند در مقابل حالات دیگر، این دو حالت را به صورت مستقل ذکر نکرد و هر دو را در با یک عنوان در صورت دوم آورد که مقدار باقی مانده غیر قابل استیفاء است. اشکال شد که اگر مراد شما از صورت دوم اعم است و هر دو حالت را در بر می گیرد، با حکم به عدم جواز بدار در صورت دوم سازگاری ندارد. زیرا اگر مقدار ملاک باقی مانده غیر الزامی باشد، بدار مانعی ندارد. چراکه نهایتا مقدار کمی از مصلحت از بین می رود که الزامی نیز نیست. اگر هم مقصود شما فقط حالت دوم است یعنی جایی که مقدار باقی مانده غیر قابل استیفاء الزامی است، تقسیم نسبت به اشتمال برحالت سوم نقص پیدا می کند.

در توضیح کلام مرحوم آخوند گفته شد که مراد ایشان اعم نیست، بلکه فقط جایی است که ملاک باقی مانده غرض الزامی است و اگر حالت سوم را در تقسیم بیان نکرده است، به این جهت است که حالت سوم با حالت اول که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک است یکی می باشند و لذا همه تحت این عنوان قرار داده می شوند که مامور به اضطراری وافی به مقدار مهم از ملاک مامور به اختیاری است.

مگر اینکه کسی بگوید ولو از جهت آثار خمسه، این دو حالت در همه آثار مشترک هستند، اما اثر دیگری هم به عنوان اثر ششم وجود دارد که در آن با یکدیگر متفاوت می باشند و آن وجود داشتن فرد اقل ثوابا است. زیرا در حالت دوم مامور به اضطراری اقل ثوابا نسبت به مامور به اختیاری است، ولی در حالت اول هیچ یک نسبت به دیگر اقل ثوابا نیست.

اما ممکن است مرحوم آخوند از این اشکال جواب دهد که ولو مامور به اضطراری در حالت سوم وافی به تمام ملاک نیست و مقداری از ملاک از دست می رود، ولی چون بدار و اتیان به مامور به اضطراری در اول، خود مصلحت دارد، همین مصلحت، ملاک فوت شده را جبران می کند. بله اگر مقدار باقی مانده ملزم باشد مصلحت تعجیل که استحبابی است نمی تواند آن را جبران کند، اما اگر مقدار باقی مانده غیر ملزم باشد کما هو المفروض در حالت سوم، چون بدار به مامور به اضطراری مصلحت دارد، موجب تدارک مصلحت باقی مانده از مامور به اختیاری می شود. در نتیجه حتی از جهت فرد اقل ثوابا هم بین حالت اول و سوم تفاوتی نخواهد بود و لذا تشقیق شقوق از اين جهت وجهی نخواهد داشت و دیگر به تقسیم مرحوم آخوند اشکالی وارد نمی شود.

مرحوم آقای تبریزی فرمودند که صورت پنجم هم وجود دارد و آن اینکه مامور به اضطراری ملاک دیگری داشته باشد که عند الاضطرار حادث می شود و چون اتیان آن مرتبط به مامور به اختیاری نیست و هر یک ملاک مستقل دارند، موجب تفویت ملاک آن نیز نمی شود. مثل کسی که تمکن از ادراک وقوف به مشعر را ندارد و لذا وظیفه او این است که با همان احرام، عمره مفرده انجام دهد و حج خود را برای سال آینده بگذارد. در این مورد چون مامور به اضطراری که اتیان به عمره مفرده باشد، ارتباطی به ملاک حج از روی استطاعت ندارد، انجام آن نیز موجب عدم امکان تحصیل ملاک مامور به اختیاری نمی شود. در صحیحه معاویه بن عمار آمده است: عن ابی عبد الله علیه السلام مَنْ أَدْرَكَ جَمْعاً فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيُّمَا حَاجٍّ سَائِقٍ لِلْهَدْيِ أَوْ مُفْرِدٍ لِلْحَجِّ أَوْ مُتَمَتِّعٍ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ قَدِمَ وَ قَدْ فَاتَهُ الْحَجُّ فَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً وَ عَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ[[1]](#footnote-1). طبق این صحیحه اگر کسی که مشعر را درک نکند اصلا حج انجام نداده و هر کسی که محرم به حج شود و نتواند حج را به جا بیاورد و حج از او فوت شود باید آن را عمره قرار دهد و سال آینده حج را اعاده کند.

اشکال به اضافه شدن صورت پنجم به صور مرحوم آخوند این است که محل بحث در اجزاء، جایی است که عمل اضطراری بدل برای مامور به اختیاری قرار گرفته باشد. در این صورت است که بحث می شود آیا اتیان به آن مجزی است یا خیر. خصوصیت بدلیت در مثال گفته شده از یک جهت وجود دارد که از همان جهت هم داخل در محتملات ثبوتی چهارگانه است و از جهت دیگر هم که خارج از آن محتملات ثبوتی است، اصلا عنوان بدلیت وجود ندارد که داخل در بحث اجزاء گردد.

توضیح ذلک: شخصی که برای حج، احرام بسته است، با قطع نظر از اضطرارش دو مامور به اختیاری دارد. یکی حج مشتمل بر وقوف به مشعر که حج تام و کامل است. مامور به دوم نیز این است که اگر کسی مُحرم به احرام حج یا عمره شود، به حکم آیه "و اتموا الحج و العمرة لله" بر او لازم است که آن را به اتمام برساند و نمی تواند به صورت ناقص رها کند. بنابراین نفس اتمام حج و عمره امر دارد. در مثال بالا که شخص محرم می شود و نمی تواند حج را درک کند، شارع به او گفته که ولو این احرام را برای حج بسته ای ولی لازم نیست تمام کنی و به جای آن عمره انجام بده. این مامور به اضطراری در مقابل اتمام حج و انجام آن است؛ یعنی مبدل این مامور به اضطراری اتمام الحج است. اما این مامور به اضطراری بدل برای مامور به اول یعنی وجوب حج علی المستطیع قرار داده نشده است. با توجه به این مطلب، برای مامور به اضطراری که نسبت به وجوب اتمام حج بدل قرار داده شده، اجزاء ثابت است و این مامور به اضطراری هم خارج از آن محتملات ثبوتی چهارگانه نیست بلکه طبعاً یکی از آنهاست؛ یعنی يا وافی به تمام ملاک آن است یا وافی به بعض است و بعض باقی مانده یا قابل استیفاء نيست ويا قابل استیفاء است ولی ملاک ملزم نيست . اما نسبت به مامور به اول که وجوب حج علی المستطیع باشد، اصلا بدلیتی ندارد تا لازم باشد داخل در محتملات ثبوتی باشد و حالت پنجمی حساب شود.

###### **تعلیق چهارم:**

مرحوم آخوند در صورت سوم از صور چهارگانه، در جایی که مامور به اضطراری وافی به بعض ملاک است و مقدار باقی مانده، هم ممکن الاستیفاء است و هم ملزم، حکم به عدم اجزاء کرد و فرمود: یخیّر بین البدار و الاتیان بعملین العمل الاضطراري في هذا الحال و العمل الاختياري بعد رفع الاضطرار أو الانتظار و الاقتصار بإتيان ما هو تكليف المختار. یعنی یا باید اضطراری در اول وقت و اختیاری بعد رفع الاضطرار را بیاورد و یا اینکه صبر کند و فقط اختیاری بعد رفع اضطرار را اتیان کند.

مرحوم آقای خویی و بعض اعلام دیگر اشکال کرده اند که این تخییر از موارد تخییر بین اقل و اکثر است و در محل خودش در اقسام وجوب توضیح داده شده که تخییر بین اقل و کثر معقول نیست. در مواردی که به حسب ظاهر شبهه تخییر بین اقل و اکثر وجود دارد، باید گفت که اقل واجب است و مقدار زائد مستحب؛ مثل تسبیحات اربعه که اگر ظاهر از ادله نیز این باشد که مکلف مخیر بین یک بار و سه بار است، واقعش این است که یک بار واجب و دو بار مستحب است. زیرا اگر مکلف اقل را انجام دهد، باتوجه به اینکه اقل واجد مصلحت بوده و غرض حاصل شده است، وجهی برای بقاء تکلیف وجود ندارد. بنابراین همانطور که مرحوم ایروانی نیز در گذشته فرموده بود، در صورت سوم اتیان به مامور به اضطراری واجب نیست و لذا مجزی نیز نمی باشد و واجب مامور به اختیاری است. البته بدار نسبت به مامور به اضطراری استحباب خواهد داشت.

ولی در کتاب آراونا فی اصول الفقه فرموده اند که این اشکال قابل جواب است. درست است که کلام مرحوم آخوند به تخییر بین اقل و اکثر بر می گردد، اما قبول نداریم که تخییر بین اقل و اکثر هیج جا معقول نباشد. این تخییر در جایی معقول نیست که عملی که ابتداء انجام می شود مصداق اقل باشد و آن مقدار زیادی که محقّق اکثر است بعد از آن انجام شود، مثل تسبیحات اربعه. در این موارد تخییر معقول نیست. زیرا وقتی اقل انجام شود وفاء به غرض می شود. زیرا فرض این است که اقل هم مثل اکثر وافی به غرض است والا اگر وافی به غرض نبود تخییر صحیح نبود. وقتی غرض با اتیان به اقل حاصل شود، امر وجوبی ناشی از غرض باقی نخواهد ماند. اما در مواردی که ابتدا مقدار زائد بر قدر مشترک انجام می شود و بعد از آن اقل و مقدار مشترک تحقق پیدا کند، دلیلِ غیر معقول بودن تخییر بین اقل و اکثر پیاده نمی شود. زیرا مقدار زائد به تنهایی که واجد ملاک نیست تا بگویید غرض حاصل شده و لازم نیست بقیه را مکلف انجام دهد.

ایشان فرموده است که ما نحن فیه نیز از این قبیل است. زیرا یک طرف خصوص مامور به اختیاری است و طرف دیگر که اکثر است مشتمل بر عملین است، یعنی مامور به اضطراری در اول به اضافه مامور به اختیاری یعنی صلات با وضوء بعد از رفع اضطرار. در این مورد ابتدا حیثیت زائده یعنی مامور به اضطراری اتیان می شود و بعد مقدار مشترک که مامور به اختیاری باشد. بنابراین معلوم است که ملاک با اتیان به مامور به اضطراری حاصل نمی شود و غرض همچنان باقی است و امر نیز باقی خواهد بود.

اما به نظر می رسد که این جواب تمام نیست و اشکال مرحوم آقای خویی وارد است؛ چه در جایی که عمل ابتدایی قدر مشترک باشد و چه در جايی که عمل ابتدايی حیثیت زائده. زیرا وقتی در مجموع حساب شود، هم اقل واجد ملاک است و هم اکثر؛ یعنی هم مامور به اختیاری به تنهایی واجد ملاک است و هم مامور به اختیاری به ضمّ مامور به اضطراری. در نتیجه قدر مشترک که مامور به اختیاری در آخر وقت باشد واجد ملاک است. وقتی قدر مشترک حتی بدون ضم مقدار زائد واجد ملاک باشد، معنا ندارد که تکلیف به اکثر مشتمل بر زیاده تعلق بگیرد. وقتی قدر مشترک به تنهایی وافی به ملاک باشد معنا ندارد که زائد را در دایره تکلیف قرار بدهد ولو به صورت تکلیف تخییری. زیرا با توجه به اینکه قدر مشترک واجد ملاک است، اگر زائد هم بخواهد متعلق تکلیف شود معنایش این است که مولی بگوید هم زائد را انجام بدهید و هم می توانید زائد را انجام ندهید. در حقیقت بر می گردد به اینکه مقدار زیادی هم وجوب داشته باشد و هم جواز ترک. لذا مرحوم آقای خویی که فرمود معقول نیست، دلیلش این نیست که با اتیان اقل ملاک حاصل می شود بلکه فرموده است که مآل این تکلیف این است که شارع مقدار اکثر را هم واجب کرده باشد و هم جواز ترک مطلق نسبت به آن داده باشد. جواز ترک مطلق با وجوب نمی سازد. لذا تخییر بین اقل و اکثر حتی در مثل مقام هم معقول نیست[[2]](#footnote-2).

###### **تعلیق پنجم:**

حکم صورت چهارم در کلام مرحوم آخوند طبق عبارت کفایه طبع آل البیت این است یجزئ البدار و یستحب الاعادة بعد طرو الاختیار. نسخ کفایه در حکم صورت چهارم از جهت بدار مختلف است. در کفایه با حاشیه مرحوم مشکینی و مرحوم قوچانی عبارت این است "و یتعین البدار و یستحب اعادته بعد طرو الاختیار" و عنوان تعین دارد. در نسخه حقایق الاصول این است که "یتعین علیه استحباب البدار و اعادته بعد طرو الاختیار" و حکم به تعین استحباب بدار شده است. اشکال از اینجا پیدا می شود که به حسب نسخه مرحوم مشکینی وجهی برای تعین بدار وجود ندارد. زیرا با فرض اینکه مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک نیست و مقداری از ملاک هرچند مقدار کم، باقی مانده است، اگر مامور به اضطراری در اول وقت انجام شود، همان مقدار باقی مانده ملاک از دست مکلف می رود، اما اگر بگذارد آخر وقت مامور به اختیاری را انجام بدهد، تمام ملاک را تحصیل می کند و لذا وجهی ندارد حکم به تعین بدار شود.

لذا مرحوم مشکینی به مرحوم آخوند اشکال می کند که تعین بدار وجهی ندارد. ایشان توضیح می دهد که به حسب واقع سه نحوه عمل در صورت چهارم فرض می شود؛ اول، عمل اضطراری را در اول وقت به تنهایی انجام دهد و دوم، عمل اختیاری در آخر وقت و سوم، جمع بین عملین (یعنی اضطراری در اول وقت و اختیاری در آخر وقت) کند. اگر مکلف هر دو را انجام دهد افضل است. افضل بودن از خصوص اضطراری که معلوم است. زیرا به اضطراری، اختیاری را هم اضافه کرده است. افضل بودن از اختیاری در آخر وقت هم به خاطر این است که علاوه بر مصلحت اصل مامور به، مصلحت بدار و تعجیل در وقت را هم درک کرده است. بله اگر مصلحت تعجیل کم باشد، ممکن است گفته شود که دیگر فرقی بین اتیان به عملین و اتیان به مامور به اختیاری در آخر وقت نیست. مرحوم مشکینی در ادامه فرموده است: حکم به تعین بدار و اعاده در آخر وقت مطلقا در کلام مرحوم آخوند محل اشکال است. منتها در بیان اشکال، تعبیر مرحوم مشکینی این است که حکم مرحوم آخوند به تعین استحباب عملین محل اشکال است. یعنی ایشان تعین را در کلام مرحوم آخوند از باب افضلیت گرفته است نه تعین وجوبی. مرحوم آقای حکیم وبعضی از اعلام دیگر ديده اند مرحوم آخوند تعین را ذکر کرده ولی از آنجا معلوم است تعین لزومی جا ندارد لذا فرموده اند باید عبارت مرحوم آخوند این باشد که یتعین علیه استحباب البدار و اعادته فی آخر الوقت. يعنی در عبارت کفایه کلمه استحباب نبوده است ولی چون تعین لزومی به توضیح مرحوم مشکینی قابل التزام نبوده است، گفته اند که باید کلمه استحباب را بگذاریم. بعضی هم از باب تصحیح قیاسی گفته اند عبارت مرحوم آخوند اصلا نباید یتعین باشد بلکه باید یجزئ باشد ، ولی صحيح اين است که همان يتعين در عبارت کفايه باقی بماند ولی مراد از يتعين تعين لزومی نباشد بلکه تعين استحبابی باشد نه اينکه يتعين باقی بماند و فاعل آن را استحباب البدار بگيريم چون استحباب که فعل مکلف نيست تا بر او تعين پيدا کند ، يا کلمه يتعين را بر داريم و کلمه يجزی را به جای آن بگذاريم چون با امکان توجيه متن اصلی وجهی برای تصحيح قياسی نيست.

دوشنبه 17/11/401 جلسه 90

###### **تعلیق ششم:**

با توجه به اینکه در تعلیق چهارم اشکال شد که تخییر بین اقل و اکثر در صورت ثالثه نامعقول است، نتیجه بحث در مقام ثبوت نیز این می شود که هرچند ثبوتا چهار صورت متصور است که در سه صورت حکم به اجزاء می شود و در صورت سوم حکم به عدم اجزاء، اما آن صورتی که مقتضی اجزاء نیست صورتی است که مامور به اضطراری وجوب ندارد و اگر متعلق امر نیز باشد متعلق امر استحبابی است. بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که هرجا امر وجوبی به مامور به اضطراری یعنی صلات با تیمم تعلق گرفته باشد و مامور به اضطراری واقعا امر لزومی داشته باشد حتما اتیان به آن موجب اجزاء می شود. زیرا اگر مجزی نباشد باید از قبیل صورت ثالثه باشد که در صورت ثالثه امر لزومی وجود ندارد. پس هرجا امر لزومی بود اجزاء هم حتمی است. در نتیجه همانطور که در کلمات مرحوم آقای خویی و سایرین آمده است اگر مامور به اضطراری امر داشته باشد خود مامور به بودن ملازم با اجزاء است و نمی شود مامور به اضطراری امر داشته باشد ولی اجزاء نداشته باشد. لذا در کلمات شایع است که جواز بدار واقعی ملازم با اجزاء است؛ یعنی نمی شود که امر در اول وقت داشته باشد ولی مجزی نباشد.

هذا کله بالنسبة الی الاضطرار غیر المستوعب. یعنی اگر اضطرار در خود وقت رفع شود، نمی شود که هم مامور به اضطراری امر داشته باشد و هم مجزی نباشد. به عبارت دیگر از جهت اجزاء نسبت به وجوب اعاده در وقت، امر داشتن صلات با تیمم ملازم با اجزاء است قطعا.

اما آیا نسبت به وجوب قضاء هم بین مامور به بودن صلات با تیمم با اجزاء از ناحیه وجوب قضاء ملازمه وجود دارد؟ به این معنا که اگر بعد از وقت اضطرار رفع شد، بر مکلف قضاء واجب نیست؟

مرحوم نایینی فرموده است که نسبت به وجوب قضاء نیز امر اضطراری اقتضای اجزاء دارد. زیرا معقول نیست به حسب مقام ثبوت مامور به اضطراری امر داشته باشد اما در عین حال بعد از وقت نماز اختیاری واجب باشد. چراکه هریک از قیود مامور به که شخص نسبت به آن در تمام وقت عجز پیدا می کند، یا دخیل در ملاک است مطلقا یعنی چه شخص متمکن باشد و چه معذور یا دخالتش در حال تمکن است و در حال عجز قیدیت ندارد. قیدیت مطلق، مثل طهارت از حدث که شرطیت مطلقه برای صلات دارد و لذا کسی که فاقد طهورین است تکلیفی به صلات ندارد. قیدیت مختص به حال تمکن هم مثل طهارت مائیه یعنی وضوء که دخالتش در ملاک اختصاص به حال تمکن دارد و لذا اگر مکلف متمکن از وضوء نباشد، اصلا نماز با وضوء ملاکی نخواهد داشت. اگر از قبیل اول باشد یعنی دخالتش مطلق باشد مثل طهارت از حدث، در مواردی که شخص در تمام وقت معذور است، صلات بدون آن قید امر به اداء ندارد تا بحث شود که مامور به اضطراری مجزی از واقع است یا خیر. زیرا برای مکلفی که قدرت بر هیچ یک از طهورین ندارد، اگر صلات با وضوء بخواهد واجب باشد و تکلیف ادائی به طبعیت واجد قید تعلق بگیرد، مستلزم تکلیف به غیر مقدور است و اگر بخواهد تعلق به صلات بدون شئ من الطهورین بگیرد که ملاک ندارد و امر به آن نیز معنا ندارد. اما اگر دخالت در ملاک مختص به حال تمکن باشد، یعنی تکلیف ادائی در وقت حتما به فاقد قید که صلات با تیمم باشد تعلق می گیرد، با امتثال و انجام این تکلیف ادائی، دیگر موضوع برای وجوب قضاء باقی نمی ماند. زیرا موضوع وجوب قضاء فوت فریضه بملاکها است. در جایی که مکلف صلات با تیمم را اتیان می کند، با فرض اینکه وضوء در این حالت دخالت در ملاک ندارد، یعنی صلات با تیمم واجد ملاک می باشد، فریضه بملاکها حاصل شده است و فوتی صورت نگرفته است، وقتی فوتی صورت نگیرد قضاء هم واجب نمی شود. لذا در اجود و غیر اجود آمده که امر به اداء و امر به قضاء متناقضین هستند و با هم جمع نمی شوند. زیرا امر به قضاء در جایی است که ملاک فریضه فوت شود و فوت آن نیز در صورتی است که قید دخیل در ملاک باشد مطلقا و اگر هم قید دخیل در ملاک باشد مطلقا که دیگر اصلا امر به اداء از بین می رود مثل صلات فاقد الطهورین که اصلا امر ندارد. فالامر بالفاقد في‏ الوقت‏ و إيجاب قضاء الواجد في خارج الوقت متناقضان‏[[3]](#footnote-3). بنابراین به لحاظ وجوب قضاء هم مامور به بودن صلات با تیمم مقتضی اجزاء است قطعا.

نسبت به این فرمایش مناقشه شده است. مرحوم آقای خویی، هم در تعلیقه اجود و هم در تقریرات بحثشان مناقشه کرده اند که در این موارد که مکلف در وقت اضطرار نسبت به ترک قیدی دارد و بعد از وقت این اضطرار رفع می شود، اگر حالت ثبوتی را در نظر بگیریم به ملاحظه حالت ثبوتی ممکن است مساله را به نحوی فرض کنیم که امر به اداء با امر به قضاء جمع شود بدون اینکه جمع بین متناقضین شود. زیرا ثبوتا امکان دارد که صلات با طهارت مائیه در وقت، دو مصلحت مستقل داشته باشد که صلات با تیمم فقط یکی از این دو مصلحت را تحصیل کند و مصلحت دیگر با صلات مع الوضوء خارج از وقت تحصیل شود و یا اصلا یک مصلحت داشته باشد ولی مصلحت واحد ذو مراتب، یعنی هم اصل مصلحت را داشته باشد و هم شدت مصلحت را و صلات با تیمم فقط اصل مصلحت صلات را استیفاء کند و آن مرتبه شدیده مصلحت که در صلات مائیه وجود دارد با صلات با تیمم حاصل نشود ولی قابل استیفاء با صلات مائیه خارج از وقت باشد. لذا در وقت صلات، امر به صلات با تیمم می شود تا اصل مصلحت صلات در وقت و یا مرتبه ضعیفه مصلحت صلات در وقت که آن مرتبه هم لزومی است استیفاء شود و بعد از وقت هم که مکلف واجد ماء می شود، برای تحصیل قسمتی از ملاک که در صلات با وضوء قابل تحصیل است و ملزم نیز می باشد، امر به قضاء می شود. زیرا موضوع قضاء محقق است. چون مقداری از ملاک فریضه فوت شده که با اتیان مامور به اضطراری حاصل نشده است و لذا شرایط امر به قضاء فراهم است. بنابراین اینطور نیست که ثبوتا امر به اداء ملازم با عدم وجوب قضاء باشد و از جمع بین امر به اداء و امر به قضاء جمع بین متناقضین لازم بیاید. وقتی ثبوتا ممکن بود که مصلحت باقی بماند و جا برای وجوب قضاء وجود داشته باشد و از طرفی نیز این احتمال هم وجود داشته باشد که تمام مصلحت با صلات با تیمم استیفاء شود، نوبت به مقام اثبات و استفاده از ادله می رسد.

###### **تعلیق هفتم:**

مرحوم آخوند به لحاظ مقام اثبات فرمود که مقتضای اطلاق دلیل امر اضطراری این است که قضاء واجب نباشد. ظاهر اطلاق ادله ای مثل "فلم تجدوا ماءا فتیمموا صعیدا طیبا" یا "التراب احد الطهورین" اجزاء و عدم وجوب اعاده و قضاء است، به طوری که اگر بخواهیم حکم به وجوب اعاده یا قضاء کنیم نیاز به دلیل خاص داریم.

تقریب تمسک به اطلاق چه اطلاق مقامی و چه اطلاق لفظی قبلا بیان شد. اشکال و مناقشه به کلام مرحوم آخوند این است که تقاریب تمسک به اطلاق برای نفی وجوب قضاء ممکن است مورد قبول قرار بگیرد اما تمسک به اطلاق برای نفی وجوب اعاده در وقت صحیح نیست. زیرا ادله بدل اضطراری مثل آیه شریفه "فلم تجدوا ماءا فتیمموا صعیدا طیبا" یا غیر آن که در شرایط عجز تکلیفی را بیان می کنند مثل "المریض یصلی جالسا" مستفاد از ظاهرشان این است که موضوع وجوب بدل اضطراری در ظرف عجز مثل صلات با تیمم و صلات عن جلوس، عذر شخص از انجام عمل در تمام وقت است. زیرا "فلم تجدوا ماءا" یعنی اگر آب را برای انجام مامور به پیدا نکند نوبت به تیمم می رسد و با توجه به اینکه مامور به صرف الوجود صلات بین الحدین است نه صلات در زمان اول یا دو ساعت بعد از اول وقت، ظاهر ادله امر اضطراری مثل صلات مع التیمم این خواهد شد که اگر مکلف در تمام وقت عاجز بود، لازم است نماز با تیمم بخواند. لذا اساسا ادله امر اضطراری اطلاق ندارد و دلالت بر وجوب صلات با تیمم مطلقا حتی در اضطرار غیر مستوعب نمی کند تا بگویید که وقتی مولی در مقام بیان بود و نفرمود اعاده لازم است با اطلاق آن وجوب اعاده را نفی می کنیم. ولو ظاهر "اذا قمتم الی الصلاة ..." این است که هر وقت خواستید نماز بخوانید همان وقت اگر ماء نداشتید مامور به اضطراری را بیاورید و لذا اطلاق نسبت به عجز غیر مستوعب هم دارد، ولی متفاهم عرفی از دلیل امر اضطراری به مناسبت حکم و موضوع و با توجه به اینکه وقتی عملی مثل صلات با تیمم به عنوان بدل اضطراری صلات با وضوء قرار داده می شود در طول آن خواهد بود نه در عرض آن، این خواهد بود که اگر مکلف قدرت بر مامور به اختیاری در وقت مقرر در شریعت نداشت نوبت به صلات با تیمم می رسد. پس اصلا آیه شریفه نسبت به فرض اضطرار غیر مستوعب اطلاق ندارد واين مورد را شامل نمی شود تا مرحوم آخوند بفرماید اطلاقش اقتضای عدم وجوب اعاده می کند. بنابراین قاعده اولیه این است که امر به مامور به اضطراری در فرض عجز از مامور به اختیاری در تمام وقت است نه مطلق عجز ولو فی بعض الوقت.

اشکال دوم این است که لو سلّم که متفاهم از دلیل امر اضطراری مثل آیه شریفه، مامور به بودن صلات با تیمم با مطلق الاضطرار ولو غیر مستوعب است، یعنی در همان وقت که اراده اتیان صلات دارد باید مضطر باشد، ولی این اطلاق معارض دارد و معارض آن که باید بر آن مقدم شود اطلاق دلیل امر اختیاری است. اطلاق دلیل امر اختیاری می گوید که نماز مشروط به وضوء است و طهارت مائیه شرط صحت صلات است و عند التمکن بر شخص لازم است نماز را با وضوء بخواند. در اینجا که شخص در اول وقت به خاطر اضطرار نماز با تیمم را خوانده است، ولو "فلم تجدوا ماءا" اطلاق داشته باشد، ولی بعد از اینکه اضطرار رفع شد، امر به صلات اختیاری یعنی صلات با وضوء زنده می شود و اقتضا می کند که مکلف نماز با وضوء را انجام دهد. بنابراین اگر هم اطلاق وجود داشته باشد اما اطلاق غیر قابل اخذ است. این مطلبی است که مرحوم محقق عراقی فرموده اند.

سه شنبه 18/11/401 جلسه 91

مرحوم آخوند فرمود که ظاهر امر به مامور به اضطراری اقتضا می کند که اتیان به آن مجزی است؛ هم نسبت به وجوب اعاده و هم نسبت به وجوب قضا.

اشکال شد که ولو تمسک به اطلاق دلیل اضطراری برای نفی وجوب قضا صحیح است، ولی به اطلاق دلیل امر اضطراری برای نفی وجوب اعاده نمی شود تمسک کرد. زیرا دلیل امر اضطراری ناظر به خصوص اضطرار مستوعب است و امر به صلات مع التیمم را فقط در فرض اضطرار مستوعب وقت اثبات می کند. بنابراین امر اضطراری شامل اضطرار فی بعض الوقت نمی شود تا با تمسک به اطلاق آن در این فرض، حکم به عدم وجوب اعاده شود.

اشکال دوم این است که اگر اطلاق امر اضطراری را نسبت به اضطرار غیر مستوعب قبول کنیم، ولی به خاطر وجود معارض یا حاکم نمی شود به آن اخذ کرد.

مرحوم محقق عراقی فرموده اند که در ادله امر اضطراری مثل وجوب صلات با تیمم، اطلاق دلیل امر اضطراری اقتضای اجزاء و عدم وجوب اعاده می کند و این جای اشکال ندارد. زیرا ادله ای مثل التراب احد الطهورین که دلالت بر بدلیت تیمم نسبت به وضوء می کند، به اطلاق اقتضا دارند که مامور به اضطراری در جمیع جهات و مراتب مثل مامور به اختیاری است. یعنی تمام آنچه مامور به اختیاری من المصلحه دارد مامور به اضطراری هم وافی به آن است. لازمه عقلی وفاء به مصلحت مامور به اختیاری، اجزاء و عدم وجوب اعاده و قضا است. تعبیر مقالات این است که این اقتضا فی غایة المتانة است. اما این ظهور اطلاقی امر اضطراری معارض دارد و معارضش ظهور امر اختیاری است در اینکه قید متعذر یعنی طهارت مائیه بخصوصه دخیل در مطلوب و مصلحت است. در آیه "اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا" امر به غسل شده و این دلیل دلالت دارد که وضوء بخصوصه دخیل در مصلحت ملزمه و وافی به آن است نه اینکه وضوء بما انه مصداق لجامع الطهور وافی به ملاک باشد. اگر دلیل امر اختیاری اقتضا کند که خصوص وضوء دخیل در غرض است و ملاک فقط با صلات مع الوضوء تامین می شود، لازمه اش این است که اگر مکلف قادر علی الوضوء باشد نتواند خودش را به اضطرار بیاندازد و لازم باشد قدرتش بر تحصیل قید را حفط کند. علاوه بر اینکه مامور به اضطراری هم نمی تواند وافی به تمام ملاک باشد و لذا مجزی از مامور به اختیاری نیست. این ظهور با این اقتضا با ظهور اطلاقی امر اضطراری و اقتضای اجزاء در فرض اضطرار غیر مستوعب تعارض می کند. بنابراین ولو اطلاق بدلیت اقتضای اجزاء می کند اما بلامعارض نیست بلکه معارض دارد.

نه تنها ظهور اطلاقی امر اضطراری با اطلاق و ظهور دلیل امر اختیاری معارضه می کند، بلکه باید به دو وجه ظهور دلیل امر اختیاری را مقدم بر ظهور امر اضطراری در اجزاء کنیم.

وجه اول: ظهور دلیل امر اختیاری در اینکه قید متعذر یعنی طهارت مائیه دخیل در ملاک است ظهور وضعی است. اما ظهور دلیل اضطراری در وفاء به تمام الملاک و اقتضای اجزاء ظهور اطلاقی است. در تنافی بین ظهور اطلاقی و ظهور وضعی، مشخص است که ظهور وضعی مقدم است و نوبت به ظهور اطلاقی نمی رسد. تعبیر مقالات این است: إذ الظهور الأوّل (یعنی ظهور دلیل امر اختیاری) مستند إلى وضع الهيئة التركيبيّة في دخل ما هو موضوع الخطاب و الأمر في المصلحة (یعنی وضوء و غسل به عنوان خودشان دخیل در ملاک و مصلحت هستند نه جامعی که غسل و وضوء یکی از مصادیقش باشند) و هذا الظهور أقوى من ظهور الإطلاق المزبور في أدلّة الاضطرار كما لا يخفى.

وجه دوم: دلیل امر اختیاری که اقتضای عدم اجزاء دارد حاکم بر دلیل امر اضطراری است که اقتضای اجزاء دارد. زیرا دلیل امر اختیاری اقتضای حفظ اختیار در تحصیل قید می کند و از تفویت اختیاریِ قید یعنی تفویت قدرت منع می کند. اگر این اقتضا را در دلیل اختیاری قبول کنیم لازمه یا معنایش این است که دلیل امر اختیاری ناظر به نفی اضطرار از سوی مکلف است. اگر ناظر به نفی اضطرار از مکلف باشد یعنی ناظر به موضوع دلیل امر اضطراری است. در حالی که دلیل امر اضطراری فقط حکم را برای موضوع خودش اثبات می کند و همانطور که نسبت به وجود یا عدم وجود موضوع خودش تعرض ندارد، نسبت به موضوع امر اختیاری هم تعرضی ندارد. در نتیجه معلوم می شود که خصوصیت حکومت در دلیل امر اختیاری وجود دارد. چون در حکومت باید احد الدلیل نفیا یا اثباتا ناظر به موضوع دلیل آخر باشد دون العکس که نسبت به دلیل امر اضطراری بالقياس به دليل امر اختیاری این خصوصیت وجود دارد. بنابراین ولو دلیل امر اضطراری ظهور اطلاقی در اجزاء داشته باشد اما با وجود دلیل حاکم یعنی دلیل امر اختیاری نمی شود به آن اخذ کرد[[4]](#footnote-4).

نسبت به فرمایشات مرحوم عراقی مناقشاتی وجود دارد. اول اینکه اصل این مطلب که قبول کردید ادله امر اضطراری دلالت بر وفاء به ملاک می کند و اقتضای اجزاء حتی نسبت به عدم ایجاب اعاده دارد صحیح نیست و از دلیل امر اضطراری چنین اطلاقی استفاده نمی شود. بله، ادله امر اضطراری مثل التراب احد الطهورین دلالت می کند که صلات با تیمم مثل صلات با وضوء است و وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری فی جمیع الجهات است، ولی وفاء به ملاک در جایی اتفاق می افتد که عمل اضطراری مورد امر باشد. دلیل التراب احد الطهورین می گوید تیمم وافی به ملاک است ولی در جایی که مامور به باشد نه به نحو مطلق. وقتی وفای به ملاک اختصاص به جایی داشت که عمل اضطراری مامور به باشد، با توجه به نکته ای که در تعلیق هفتم گفته شد، اصلا ادله بدلیت نسبت به اضطرار در بعض الوقت موضوع ندارد و اختصاص به اضطرار تمام الوقت دارد. بله در اضطرار تمام وقت، مامور به اضطراری مجزی است و قضا لازم نیست. اما در جایی که اضطرار غیر مستوعب است و فقط در ابتدای وقت شخص مضطر می باشد، اصلا دلیل بدلیت جاری نمی شود تا بگوییم به اطلاق آن اخذ می کنیم و وجوب اعاده را نفی می کنیم. لذا اشکال اول به مرحوم عراقی این است که این فرمایش شما که اطلاق دلیل امر اضطراری، اقتضای اجزاء نسبت به اعاده و قضا می کند و فی غایة المتانه است صحیح نیست و فقط نسبت به نفی ایجاب قضاء مورد قبول است.

اما دو وجهی که ادعا کردند به خاطر آن عند التعارض بین ظهور امر اضطراری و اختیاری، ظهور امر اختیاری مقدم می شود، نسبت به وجه اول که تقدیم به خاطر وضعی بودن ظهور امر اختیاری در عدم اجزاء باشد، مرحوم آقای صدر اشکال کرده که معارض ادله بدلیت، اصل ظهور دلیل اختیاری در اینکه صلات با طهارت مائیه وافی به ملاک است، نیست تا بگویید به خاطر وضعی بودن مقدم است. معارض اطلاق دلیل بدلیت این است که دلیل امر اختیاری که می گوید وفاء به ملاک منحصر در طهارت مائیه است، انحصار وفاء ملاک در طهارت مائیه هم صورت اختیار تمام الوقت را بگیرد و هم صورتی که اضطرار در اول وقت باشد و در ادامه رفع شده باشد. یعنی ولو پنج دقیقه از وقت مختار باشد، فقط عمل اختیاری یعنی صلات با طهارت مائیه وافی به ملاک است نه عمل اضطراری. بنابراین معارض اطلاق دلیل بدلیت، نفس ظهور امر اختیاری در دخل قید در مصحلت ملزمه نیست بلکه شمول دلیل امر اختیاری نسبت به موردی است که عذر در اول وقت بوده و از بین رفته است. این شمولیت در ادله امر اختیاری هم بالاطلاق است نه بالوضع. لذا تعارض، تعارض بین دو اطلاق است نه تعارض بین وضع و اطلاق. در نتیجه چون هر دو طرف علی حد سواء هستند نمی توان به هیچ یک اخذ کرد و لذا بر اساس اطلاق امر اضطراری نیز نمی شود حکم به اجزاء کرد.

اما نسبت به وجه دوم که حکومت باشد مرحوم آقای صدر فرموده که اگر این بیان در کلام شخص دیگری به محقق عراقی نسبت داده شده بود حتما خطای در نقل به شمار می آوردیم ولی چه باید کرد که از قلم خود ایشان صادر شده است. این بیان از مرحوم محقق عراقی بسیار بعید است. زیرا اشکال واضحی در اینجا وجود دارد و آن اینکه حکومت به این معنا است که احد الدلیلین نفی موضوع دلیل دیگر کند، ولی صرف نفی موضوع دلیل دیگر و منع از تحقق آن که حکومت درست نمی کند. حکومت این است که احد الدلیلین حکمی را که مفاد دلیل دیگر است نفی می کند ولی به لسان نفی موضوع؛ یعنی موضوع نفی می شود تا حکم نفی گردد حکومت نفی الموضوع استطراقاً الی نفی الحکم است. مثل لاربا بین الوالد و الولد و دلیل حرّم الربا. دلیل لاربا بین الوالد و الولد می خواهد بگوید که حرمت ربا در ربای بین والد و ولد نیست، ولی این را به لسان نفی موضوع می گوید. بنابراین اگر یکی از دو دلیل، نسبت به دیگری این شأن را داشته باشد حکومت خواهد بود. ولی صرف اینکه یک دلیل موضوع دلیل دیگر را نفی کند و از ایجاد آن منع کند حکومت درست نمی شود. زیرا در اين صورت دلیل اول در مقام بیان نفی حکم دلیل دیگر نیست و لذا شأن حکومت را ندارد. به همین خاطر در انتهای عبارت بحوث آمده است که کأن برای محقق عراقی خلطی به وجود آمده بین آنچه شأن حکومت است که نفی موضوع استطراقا برای نفی حکم باشد و بین جایی که فقط نفی موضوع است بدون نفی حکم. و كأنه‏ وقع‏ خلط بين النّظر في دليل إلى موضوع دليل آخر لنفيه أو إثباته تعبدا استطراقا إلى نفي حكمه أو إثباته، و بين نظر دليل إلى موضوع دليل آخر للنهي عنه و تحريمه في نفسه فالأوّل هو ملاك الحكومة و ليس مجرد نظر دليل إلى موضوع دليل آخر هو الحكومة أو الورود.

بنابراین طبق فرمایش مرحوم آقای صدر این وجه ثانی که در کلام مرحوم محقق عراقی آمده با مقام ایشان سازگاری ندارد. این حرف را کسی می زند که گویی فقط یک کلمه رفع الموضوع شنیده است و فکر می کند که هرجا یک دلیل نفی موضوع دلیل دیگر کند حکومت می شود.

ولی به نظر می رسد که هرچند تبیین حکومت در بیان محقق عراقی تمام نیست، ولی اینطور نیست که ایشان اشتباه منهجی کرده باشد. زیرا مرحوم عراقی نیز خوب می داند که صرف نفی موضوع بدون نفی حکم، حکومت درست نمی کند، ولی انگار می خواهد بفرماید که در محل بحث که دلیل امر اختیاری می گوید اضطرار نباید به سوء اختیار باشد، معنایش این است که اگر در اضطرار به سوء اختیار واقع شدید، دیگر آن حکمی که برای اضطرار وجود دارد مترتب نمی شود. یعنی اثر اضطرار در جایی است که به سوء اختیار نباشد و به صورت قهری شخص مضطر شود، اما اگر مکلف به سوء اختیار مضطر شود اثر اضطرار هم مترتب نمی شود. البته نه اینکه هیچ اثری بار نمی شود تا نقض کنید که یک دلیل می گوید "من افطر فی نهار شهر رمضان فعلیه کذا و کذا" و دلیل دیگر می گوید "در ماه رمضان از روی عمد ارتماس در ماء نکنید" در نتیجه اگر کسی عمدا ارتماس کرد، چون به سوء اختیار است اثر افطار ماه رمضان که کفاره باشد برداشته می شود، بلکه مقصود از برداشته شدن اثر اضطرار از اضطرار به سوء اختیار، اثری است که اثر عقوبتی نباشد، بلکه اثر ترخیصی یا وفاء به ملاک باشد. اینطور آثار از اضطرار مبغوض و منهی عنه بر نمی آید. بنابر اين وقتی قبول کردید که دلیل امر اختیاری ایقاع النفس در اضطرار را نفی می کند یعنی نفی موضوع امر اضطراری می کند، معنایش این خواهد شد که اثر ترخیصی دیگر برای آن ثابت نیست. در نتیجه مرحوم محقق عراقی اشتباه در ملاک حکومت نکرده است و این اشکال مرحوم آقای صدر به ایشان وارد نیست که شما ملاک حکومت را درست تطبیق نکرده اید.

با این وجود دو اشکال دیگر به مرحوم عراقی وارد است. اول اینکه این مطلب شما نهایتا اضطرار به سوء اختیار را از اثر می اندازد و آن را منع می کند و مبغوض قرار می دهد، اما در محل بحث مفروض مساله این است که شخص دو ساعت اول، قهرا مضطر بوده لا بسوء الاختیار. کلام در این است که نمازی که با تیمم قبل از رفع اضطرار خوانده وافی است یا خیر. دلیل امر اختیاری با تقریبی که شما گفتید اینجا را نفی نمی کند.

اشکال دوم نیز این است که حتی اگر دلیل امر اختیاری اضطرار لا بسوء الاختیار را مبغوض قرار دهد، ولی اینطور نیست که نفی احکام وضعی آن کند. ممکن است ايقاع النفس في الاضطرار از روی اختیار جایز نباشد اما اثر خودش را داشته باشد. همانطور که از نظر فتوایی هم گفته شد که کسی که اول وقت آب دارد، ریختن آب بر او جایز نیست. اما اگر آب را ریخت و فاقد الماء شد، تیمم کند و نمازش صحیح است. پس اینطور نیست که مبغوض شدن باعث نفی آثار وضعا شود. بله نفی موضوع می کند ولی نه برای استطراق به نفی حکم. در نتیجه ملازمه ای نیست بین مبغوض شدن تعجیز نفس و وافی به ملاک نبودن علی تقدیر الصدور.

بنابراین اگرچه عملا به اطلاق دلیل امر اضطراری برای اثبات عدم وجوب اعاده در فرض اضطرار غیر مستوعب تمسک نمی کنیم ولی نه به خاطر دو وجهی که مرحوم محقق عراقی فرمودند، بلکه یا به این جهت که دلیل امر اضطراری اصلا اطلاقی نسبت به اضطرار فی بعض الوقت ندارد و یا اینکه بر فرض تماميت اطلاق فی حدّ نفسه ، معارض دارد.

چهارشنبه 19/11/401 جلسه 92

تعلیق هفتم: مرحوم آخوند فرمود که ظاهر دلیل امر اضطراری این است که اتیان به مامور به اضطراری مجزی است؛ یعنی چه اضطرار در وقت مرتفع شود و چه اضطرار مستوعب باشد و خارج از وقت برطرف شود، اعاده و قضا واجب نیست. اطلاق، اقتضای اجزاء می کند، هم به معنای عدم ایجاب اعاده و هم عدم ایجاب قضا.

اشکال شد که ولو تمسک به اطلاق برای نفی وجوب قضا تمام باشد، ولی تمسک به اطلاق دلیل اضطراری برای نفی وجوب اعاده بعد از رفع اضطرار در وقت، به دو وجه صحیح نیست. وجه اول اینکه اصلا دلیل امر اضطراری، اضطرار غیر مستوعب را نمی گیرد، بلکه مختص به اضطرار مستوعب است؛ یعنی جایی که شخص نسبت به مامور به اختیاری قدرت نداشته باشد. ولی در جایی که به بعضی از افراد طبیعی قدرت داشته باشد ولو در آخر وقت، اصلا دلیل اضطراری نمی آید تا تمسک به اطلاق دلیل مجال پیدا کند. دوم اینکه لو فرض که دلیل اضطراری اطلاق داشته باشد و اضطرار غیر مستوعب را هم شامل شود ولی در مورد اضطرار غیر مستوعب که در آخر وقت شخص تمکن از مامور به اختیاری پیدا می کند، دلیل امر اختیاری هم موضوع پیدا می کند و در مقابل اطلاق دلیل اضطراری که اقتضای اجزاء می کرد، اطلاق دلیل اختیاری نیز اقتضای لزوم اعاده و انجام مامور به اختیاری می کند. بنابراین اطلاق اضطراری با اطلاق امر اختیاری معارض می شود. در نتیجه نمی شود به اطلاق دلیل امر اضطراری اخذ کنیم. بنابراین فرمایش مرحوم آخوند که فرمود حتی به لحاظ وجوب اعاده هم اطلاق دلیل، اقتضای اجزاء می کند تمام نیست.

اما نسبت به مواردی که شخص بعد از خروج، وقت تمکن از مامور به اختیاری پیدا می کند، آیا تمسک به اطلاق دلیل امر اضطراری برای اثبات اجزاء و عدم وجوب قضا ممکن است یا خیر؟

از توضیحی که نسبت به ایجاب اعاده گفته شد معلوم می شود که در اینجا تمسک به اطلاق امر اضطراری برای نفی قضا مشکلی ندارد. اصل اینکه اطلاق دارد و با اطلاقش اقتضای عدم وجوب قضا می کند صحیح است؛ یا به تقریب اطلاق مقامی یا اطلاق لفظی در ادله بدلیت مثل التراب احد الطهورین یا یا ادله ثبوت امر اضطراری مثل "فلم تجدوا ماءا فتیمموا صعیدا طیبا". منتها باید دید که در مقابل اطلاق دلیل اضطراری که اقتضای اجزاء می کند، از دلیل امر اختیاری ظهور اطلاقی در عدم اجزاء استفاده می شود تا معارض با ظهور اطلاقی دلیل اضطراری شود یا خیر؟

ظاهر کلام محقق عراقی این بود که امر اختیاری اقتضای عدم اجزاء می کند. به این تقریب که چون در دلیل امر اختیاری خصوص طهارت مائیه مامور به شده است، عنوان خاص ظهور در این دارد که وافی به ملاک منحصرا وضوء است و خود وضوء بما له من الخصوصیه دخیل در ملاک است، نه چیز دیگر. و الا اگر چیز دیگری دخیل بود مثل جامع طهارت باید امر به جامع می شد و وضوء بما انه مصداق للجامع دخیل می شد و حال آنکه ظهور وضعی امر اختیاری اقتضا می کند که همین وضوء بخصوصه دخیل در ملاک باشد. اما آیا این ظهور وضعی معارض ظهور دلیل اضطراری در اجزاء است؟

ولو دلیل امر اختیاری به تعبیر مرحوم عراقی با ظهور وضعی دلالت داشته باشد که طهارت مائیه به خصوص دخیل در مصلحت است و وافی به تمام ملاک منحصرا طهارت مائیه می باشد، ولی این دلالت بر انحصار در طول دلالت بر مامور به بودن غسل و وضوء است. چون از "اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا..." ابتدا مامور به بودن وضوء استفاده می شود و در طول استفاده مامور به بودن، این استفاده می شود که وافی به ملاک خصوص وضوء است. لذا وقتی در فرض اضطرار مستوعب صلات مع الوضوء مامور به نباشد دلالت بر اینکه وافی به ملاک منحصرا وضوء است نیز منتفی می شود. در نتیجه در مقابل دلالت امر اضطراری بر اقتضای اجزاء، دلالتی از دلیل امر اختیاری بر عدم اجزاء نداریم.

لا یقال که از بین رفتن دلالت التزامی بر انحصار ملاک در وضوء با انتفاء دلالت بر مامور به بودن آن بر مبنای کسانی است که دلالت التزامی را در تحقق و حجیت تابع دلالت مطابقی می دانند. اما اگر کسی مثل محقق عراقی و محقق نایینی قائل شود که دلالت التزامی فقط در تحقق تابع است نه در حجیت و به عبارت دیگر سقوط دلالت مطابقی مستلزم سقوط دلالت التزامی از حجیت نمی شود، در اینجا نیز دلالت التزامی بر انحصار وفاء به ملاک در وضوء حجیت دارد ولو دلالت مطابقی بر مامور به وضوء از بین رفته باشد.

جواب این است که از راه دلالت التزامی نمی توان برای دلالت امر اضطراری بر اجزاء معارض درست کرد. زیرا اولا این مبنا که دلالت التزامی فقط در انعقاد و تحقق تابع دلالت مطابقی است نه در حجیت، مبنای صحیحی نیست. مبنای صحیح این است که دلالت التزامی در ثبوت و حجيت تابع است. یعنی نمی شود که دلالت مطابقی از حجیت ساقط شود ولی دلالت التزامی حجت بماند. ثانیا حتی اگر دلالت التزامی را در حجیت تابع دلالت مطابقی ندانیم و بگوییم که سقوط دلالت مطابقی از حجیت مستلزم سقوط دلالت التزامی از حجیت نیست، باز هم در صورتی دلالت التزامیِ یک دلیل می تواند به عنوان معارض با دلالت التزامی یا مطابقی دلیل دیگر قرار گیرد که این دو دلالت در یک مرتبه باشند. اما اگر مفاد یکی از این دو دلیل، بیان حکم برای شئ به عنوان اولی باشد و مفاد دلیل دیگر بیان حکم برای شئ به عنوان ثانوی باشد، میان این دو دلیل معارضه نمی شود بلکه جمع عرفی اقتضا می کند که دلیلی که مفادش بیان حکم فعل به عنوان ثانوی است مقدم شود. در ما نحن فیه نیز دلیل امر اختیاری حکم عمل را فی حد نفسه و به حسب عنوان اولی مشخص می کند و می گوید وفاء به ملاک منحصر در وضوء و غسل است. اما دلیل امر اضطراری در فرض طرو اضطرار مستوعب مامور به اضطراری را وافی به ملاک قرار می دهد و انجام آن را برای تحقق امتثال کافی می داند. التراب احد الطهورین برای فرضی است که شخص مضطر باشد و الا برای واجد الماء که تیمم را واجب نمی کند. اگر دلیل امر اختیاری انحصار ملاک در وضوء را اقتضا کند ولی فی حد نفسه و با قطع نظر از طرو اعذار، اما دلیل امر اضطراری وظیفه را در فرض عذر ثابت کند ظهور اطلاقی دلیل امر اضطراری مقدم خواهد بود و تعارضی شکل نخواهد گرفت. البته این به ملاحظه اطلاقی است که در دلیل بدلیت وجود دارد و الا بعضی از ادله تیمم، صراحت در اجزاء دارند؛ مثل اینکه نسبت به تیمم به ابوذر فرمودند: یکفیک عشر سنین؛ مقصود این نیست که ده سال با تیمم نماز بخوانید و بعد قضاء کنید، بلکه مقصود بالصراحه این است که هرچه با تیمم نماز بخوانید کافی است و قضاء ندارد. از این دلیل صریح هم که بگذریم و به همان دلیل مطلق "التراب احد الطهورین" یا امر به صلات با تیمم نگاه کنیم، به ملاحظه عنوان ثانوی و در خصوص فرض اضطرار اقتضای اجزاء دارد.

###### **تعلیق هشتم:**

این تعلیق مربوط به نظر مرحوم آخوند در مرحله اصل عملی است. مرحوم آخوند فرمود اگر دلیل امر اضطراری اطلاق داشته باشد، با اطلاق آن نفی اعاده و قضا می شود. اما اگر اطلاق نداشته باشد و نوبت به اصل عملی برسد، مقتضای اصل عملی هم نسبت به وجوب اعاده و هم نسبت به وجوب قضاء برائت است. چون وقتی که شخص مضطر است تکلیف به عمل اختیاری ندارد و همان اضطراری بر او واجب است. بعد از رفع عذر در وقت، وقتی شک می کنیم که بر او نماز با وضوء لازم است یا خیر، چون شک در اصل تکلیف است برائت از وجوب آن جاری می شود. به همین بیان اگر در وجوب قضا شک کنیم نیز مقتضای اصل عملی برائت است. زیرا وجوب قضا به فوت فریضه تعلق گرفته است ولو فوت فریضه بملاکها. در جایی که شخص در وقت، نماز با تیمم را انجام دهد، نماز اختیاری بر او فرض نبوده است تا فوت فریضه صادق باشد بلکه صرفا احتمال فوت ملاک می دهیم. وقتی با احتمال فوت ملاک شک کنیم که آیا قضا واجب است یا خیر، برائت از آن جاری می کنیم.

این فرمایش مرحوم آخوند دو قسمت دارد؛ یکی نفی وجوب اعاده و دیگری نفی وجوب قضاء که هر کدام باید به صورت مستقل بررسی شوند. نسبت به جریان برائت برای نفی وجوب اعاده، محقق عراقی اشکال کرده است که جای تمسک به دلیل برائت نیست. زیرا منشأ شک در اجزاء مامور به اضطراری از اختیاری، يا این است که همانطور که احتمال می دهیم مامور به اضطراری وافی به ملاک باشد و به خاطر وفاء به ملاک همان کار مامور به اختیاری را انجام دهد، احتمال نیز می دهیم که وافی به ملاک نباشد. چون اگر وافی نباشد و مقدار باقی مانده نیز مهم باشد باید تدارک شود. پس در واقع شک می کنیم که از قبیل صورت اول از صور چهارگانه ثبوتی است یا از قبيل صورت سوم. یا اينکه شک در اجزاء به این خاطر است که هرچند می دانیم مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک نیست و یقینا مقداری از ملاک فوت شده است و آن مقدار فوت شده هم مقدار لازم الاستیفاء است، ولی شک داریم که آیا غرض ملزم باقی مانده ممکن الاستیفاء است یا خیر. پس در واقع شک می کنیم که مامور به اضطراری از قبیل صورت دوم است که مقدار باقی مانده غرض ملزم ولی غيرقابل الاستیفاء است یا صورت سوم که مقدار باقی مانده غرض ملزم و ممکن الاستیفاء است. شک در اجزاء مامور به اضطراری باید به لحاظ این دو منشأ بررسی شود.

مرحوم محقق عراقی فرموده است که به لحاظ هر دو منشأ اصل جاری احتیاط است نه برائت. به لحاظ منشأ اول که شک داریم آیا مامور به اضطراری از قبیل صورت اول است یا سوم، شک به این بر می گردد که آیا واجب بر مکلف واجب معین است یا واجب مخیر. چون اگر مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک باشد آنچه بر مکلف واجب است جامع بین اختیاری و اضطراری است. چون هر دو وافی به ملاک می باشند. اما اگر از قبیل صورت ثالثه باشد عمل اختیاری به صورت تعیینی واجب خواهد بود. زیرا مامور به اضطراری وافی به ملاک نیست و لذا مکلف باید مامور به اختیاری را در وقت انجام دهد. لذا شک در اجزاء و عدم اجزاء بر می گردد به اینکه حکم به نحو تخییر است یا تعیین و مبنای صحیح در دوران بین تعیین و تخییر، حکم به تعیین است. به لحاظ منشأدوم نیز که شک داریم مامور به اختیاری از قبیل صورت ثانیه است یا ثالثه، اصل جاری احتیاط است. زیرا می دانیم که مامور به اضطراری همه ملاک ملزم را استیفاء نمی کند بلکه مقداری از غرض ملزم باقی می ماند. شک در این است که غرض ملزم باقی مانده امکان استیفاء دارد یا خیر. اگر امکان داشته باشد شخص مکلف به اعاده می شود و اگر امکان نداشته باشد تکلیف به اعاده ندارد. می شود از موارد شک در تکلیف که ناشی از شک در قدرت است. هرجا شک در تکلیف ناشی از شک در قدرت باشد اصل جاری احتیاط و اشتغال است نه برائت.

1. - وسائل/1/4/49. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الاصول/1/362. [↑](#footnote-ref-2)
3. - اجود/1/195. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مقالات/1/275. [↑](#footnote-ref-4)